

# آمریکا و پارادایم قومی در افغانستان

دکتر حسین دهشیار\*

افغان می گذاشت. ولی آنچه سرخهارا به زانو در آورد، ناتوانی آنان در کنترل روستاها و همچنین ناتوانی حکومت دست نشانده مرکزی در اعمال قدرت در سراسر کشور و مشروعیت بخشیدن به نمادهای قدرت مرکزی در مناطق گوناگون بود. تجربه تلخ سرخهار در افغانستان نشان داد که نمی شود الگوهای تاریخی را تنها با نیروی نظامی دگرگون کرد. نیروهای اتحاد جماهیر شوروی پس از تجاوز ده ساله، خاک افغانستان را کمابیش در همان شرایطی ترک کردند که وارد آن شده بودند. با به قدرت رسیدن طالبان در ۱۹۹۶، نظر آمریکا بیش از پیش به افغانستان جلب شد و رویدادهای ۱۱ سپتامبر افغانستان را برای نخستین بار در سراسر تاریخ روابط

## مقدمه

کودتای کمونیستی ۱۹۷۸ برای نخستین بار نگرانی ژرف آمریکا از سرنوشت افغانستان را برانگیخت و یک سال پس از آن، ورود تانکهای اتحاد جماهیر شوروی به خاک افغانستان، آن کشور را میدان رقابت دو ابر قدرت کرد. یک دهه پس از آن، مسکو چاره ای جز این نیافت که شکست را بپذیرد و نیروهایش را از افغانستان فراخواند. نیروی نظامی و ماشین جنگی رهبر قطب شرق، در برابر ایستادگی شگفت انگیز افغانها، چندان کارایی نداشت و آمریکا نیز برای کوتاه کردن راه ناکامی اتحاد جماهیر شوروی، کمکهای گسترده نظامی در اختیار جنگجویان

\* استاد دانشگاه علامه طباطبایی

روستاییان همواره نقشی برجسته در امور جامعه داشته‌اند. به سخن دیگر، زندگی بیشتر بر پایه روستاها می‌چرخد. سیاستها یکسره ساخته و پرداخته مرکز نیست، بلکه بیشتر از روستاها به مرکز تحمیل می‌شود. حضور نیروهای آمریکایی در یادگان بگرام بی‌گمان مایه امنیت کابل است، ولی این امنیت و نیز دامنه اقتدار حکومت مرکزی را از پایتخت فراتر نمی‌برد. مردمان در روستاها همواره بی‌کمک حکومت به معضلات اجتماعی پرداخته، روابط خود را شکل داده‌اند. حکومت مرکزی نقشی ارزشی و هنجاری بیرون از مرزهای پایتخت ندارد و کشور در چارچوب الگوهای قومی و قبیله‌ای، ارزشهای مذهبی و هنجاری ایلی اداره می‌شود.<sup>۱</sup> بسی دشوار می‌نماید که آمریکا به پشتوانه نیروی نظامی بتواند الگوهایی تاریخی را که از ۱۵۰۶ سازنده و چهره‌پرداز زندگی در افغانستان بوده است، دگرگون کند. در این نوشتار به چگونگی پدید آمدن این الگوها و چندوچون سیاستهای آمریکا در افغانستان می‌پردازیم.

### الگوهای سنتی مستقر در افغانستان

حضور دهها هزار نیروی نظامی بیگانه (بیشتر

○ هر چند با گردش استراتژی کلان آمریکا در سایه دگرگونی ساختار نظام بین‌الملل و بر پایه آموزه بوش در زمینه مبارزه با تروریسم، عراق گرانیگاه ستیز جهانی با تروریسم شناخته شد، ولی امروز با ورود باراک اوباما به کاخ سفید، دگرگونی بنیادی در نگرش آمریکا به مسئله تروریسم پدید آمده و افغانستان در چشم طراحان سیاست خارجی ایالات متحده، جایگاه نخست را به دست آورده است.

خارجی آمریکا، به گونه یکی از مناطق کانونی در سیاست خارجی ایالات متحده در آورد. هر چند با گردش استراتژی کلان آمریکا در سایه دگرگونی ساختار نظام بین‌الملل و بر پایه آموزه بوش در زمینه مبارزه با تروریسم، عراق گرانیگاه ستیز جهانی با تروریسم شناخته شد، ولی امروز با ورود باراک اوباما به کاخ سفید، دگرگونی بنیادی در نگرش آمریکا به مسئله تروریسم پدید آمده و افغانستان در چشم طراحان سیاست خارجی ایالات متحده، جایگاه نخست را به دست آورده است. آمریکا اکنون ۴۸ هزار سرباز در کارزار افغانستان دارد و باراک اوباما تصمیم گرفته است تا نیمه‌های بهار ۱۷ هزار سرباز دیگر به آن سرزمین بفرستد. پرسش این است که چرا آمریکا چنین حجم نیروی بزرگی به افغانستان گسیل داشته است. مسکو در دهه هشتاد از سده گذشته بر آن بود که با نیروی نظامی می‌توان راه رسیدن به هدف و برآوردن خواسته‌ها را گشود. آمریکا نیز امروز می‌پندارد که در هم شکستن تروریسم و خشکاندن ریشه‌های آن، در گرو کاربرد هر چه بیشتر نیروی نظامی در افغانستان است. آمریکاییان به رهبری باراک اوباما این منطق را دارند که پیروزی در افغانستان به معنای نابودی تروریسم که بزرگترین دشمن آمریکا شمرده می‌شود خواهد بود. ولی بی‌گمان آمریکاییان دیر یا زود در خواهند یافت که حضور برجسته طالبان در نیمی از خاک افغانستان و گشتن این مناطق به دست بنیادگرایان سلفی، از سرشت تاریخی افغانستان مایه می‌گیرد و از ترتیبات مستقر قومی و قبیله‌ای که ریشه در هزاره‌ها دارد و نیز پیوندهای مذهبی و خویشاوندی که شالوده رفتارها و دادوستدها است برمی‌خیزد. نیروهای آمریکا به هر اندازه باشند، نخواهند توانست ریشه‌های حکومت کابل را استوار و امنیت را در سراسر آن کشور پایدار کنند. الگوهای تاریخی در افغانستان، رفتار مردمان را رقم می‌زند و چارچوبهای ذهنی آنان را می‌سازد. در افغانستان،

سیاستها و گرایشهای منطقه‌ای و بین‌المللی افغانستان را رقم زده است. بنابراین، ساختار جمعیت و چندپارچگیهای قومی، مذهبی و زبانی، نقش بنیادی در تعیین چگونگی ساختار قدرت و دامنه نفوذ بازیگران محلی و بالاتر از همه، ویژگیهای دیرپای رهبران سیاسی داشته است. «افغانستان همچنان سرزمینی آکنده از تنش و سرکشی خواهد ماند که گرداندن آن (اگر بشود آنرا اداره کرد) تنها به دست کسانی بی‌اندازه خشن و بلندپرواز امکانپذیر است.»<sup>۲</sup> پشتوها که بیش از ۴۲ درصد جمعیت را تشکیل می‌دهند، در سنجش با دیگر گروهها، جایگاهی بسیار استراتژیک در هویت بخشیدن به معادلات سیاسی در پنج سده گذشته داشته‌اند. از زمان احمد شاه دورانی در سده شانزدهم میلادی، پشتوها از دید سیاسی دست بالا را داشته و بازیگر برتر بوده‌اند. در افغانستان، ناسیونالیسم پشتو کارسازترین عنصر بسیج توده‌ای و تمرکز قدرت سیاسی بوده است، در حالی که در بسیاری از کشورهای خاورمیانه بزرگ، اسلام نقش کلیدی در توانمندی حکومتها برای بسیج توده‌ها بازی کرده است. در همین چارچوب است که مسلمانان سنی با داشتن سهم ۸۰ درصدی از جمعیت، در سنجش با شیعیان که ۱۹ درصد جمعیت را در بر می‌گیرند، وزنه بسی سنگینتری در ترازوی سیاستهای دولت مرکزی به‌شمار آمده‌اند و می‌آیند. ویژگیهای قومی، قبیله‌ای، زبانی و مذهبی، ریشه تاریخی دارد و برخاسته از فرایند پاگرفتن کشوری است که افغانستان نام دارد. به سخن دیگر، «گذشته» به گونه مستقیم به «امروز» پیوند خورده و همچنان در کار است. شخصیت افغانی در پهنه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی یکسره و یزگی بومی دارد و برآمده از مناسبات و پیوندهای درونی است. کشورهایی که در پی نفوذ در افغانستان یا چنگ اندازی بر آن سرزمین بوده‌اند، تنها هنگامی به مراد رسیده‌اند (آنهم تا اندازه‌ای) که این واقعیات تاریخی را به درستی

○ مسکو در دهه هشتاد از سده گذشته بر آن بود که با نیروی نظامی می‌توان راه رسیدن به هدف و برآوردن خواستها را گشود. آمریکا نیز امروز می‌پندارد که در هم شکستن تروریسم و خشکاندن ریشه‌های آن، در گرو کاربرد هر چه بیشتر نیروی نظامی در افغانستان است. آمریکاییان به رهبری باراک اوباما این منطق را دارند که پیروزی در افغانستان به معنای نابودی تروریسم که بزرگترین دشمن آمریکا شمرده می‌شود خواهد بود.

غربی) در افغانستان در چارچوب دو طرح «آزادی پایدار» و «کمک امنیتی بین‌المللی»، از یک سو بیانگر ناتوانی حکومت مرکزی افغانستان در پدید آوردن همبستگی ملی و یک سامانه ارزشی-هنجاری یکپارچه با محوریت کابل، و از سوی دیگر، نشان دهنده تلاش کشورهای بیگانه چه غربی و چه غیر غربی برای نفوذ مستقیم یا غیر مستقیم در افغانستان است، که هر دو از دید تاریخی همواره برای مردمان در آن سرزمین در دسرفین بوده است.

سی و چهار استان افغانستان از دید قومی، زبانی و مذهبی سخت با یکدیگر متفاوتند و همین ناهمسانیها در پانصد سال گذشته بسته به نیاز و خواست جویندگان قدرت سیاسی به کار گرفته شده، راه را بر نفوذ بیگانگان در افغانستان گشوده و مایه عقب‌ماندگی آن کشور در زمینه‌های گوناگون شده است. چارچوبهای بازدارنده پیشرفت، استوار بر خاص‌گرایی قومی، مذهبی و زبانی، همواره شالوده ساختار اجتماعی و شیوه‌های رفتاری و جهت دهنده فادارها در افغانستان بوده است. به سخن دیگر، ماهیت این ترتیبات، ماهیت ساختار قدرت و

در هرات در باختر افغانستان، همزمان دو پدیده پا گرفت که آثار آن امروز نیز آشکارا به چشم می آید. تفاوت‌های قومی، قبیله‌ای و زبانی مبنای تقسیمات جغرافیایی قرار گرفت و مرزبندیها نه بر پایه ویژگیهای طبیعی مناطق، که با در نظر گرفتن ویژگیهای قومی، قبیله‌ای، مذهبی و زبانی مردمان صورت پذیرفت. از بکها در مناطق شمالی قدرت را به دست گرفتند؛ امپراتوری صفوی که سراسر افغانستان را بخشی از قلمرو خود می دانست، سرزمینهای پهناوری در باختر افغانستان را زیر نفوذ خود داشت و مناطقی در جنوب و جنوب خاوری زیر سایه مغولان بود. رقابت قدرتهای بیرونی و کشمکشهای درونی میان واحدهای فتو دالی بیش از دویست سال به درازا کشید و در این برهه زمانی بود که آن دو ویژگی مهم شکل گرفت: یکی خود آگاهی قومی و دیگری سیاسی شدن مذهب. در کنار خود آگاهی قوم پشتو که در سنجش با دیگر گروههای قومی پر جمعیت تر بود و حوزه جغرافیایی پهناور تری در اختیار داشت و از همین رو نقشی برجسته و کار ساز در همه زمینه های زندگی در افغانستان بازی می کرد، شکاف مذهبی میان اکثریت

○ بی گمان آمریکاییان دیر یازود در خواهند یافت که حضور برجسته طالبان در نیمی از خاک افغانستان و گشتن این مناطق به دست بنیاد گرایان سلفی، از سرشت تاریخی افغانستان مایه می گیرد و از ترتیبات مستقر قومی و قبیله‌ای که ریشه در هزاره ها دارد و نیز پیوندهای مذهبی و خویشاوندی که شالوده رفتارها و دادوستدها است بر می خیزد. نیروهای آمریکا به هر اندازه باشند، نخواهند توانست ریشه های حکومت کابل را استوار و امنیت را در سراسر آن کشور پایدار کنند.

در یافته و بر پایه آنها بر نامرزی کرده اند. نیروهای اتحاد جماهیر شوروی در یورش به افغانستان از خود کار آمدی نشان دادند، ولی سرخها و همپیمانان داخلی آنها در برخورد با هویت تاریخی افغانها شکست خوردند. بی گمان آمریکا به رهبری باراک اوباما نیز می تواند سر بازان بیشتری روانه افغانستان کند، ولی در صورت بی توجهی به معادلات قبیله‌ای، قومی و مذهبی در آن سرزمین به هیچ روی به هدفهای خود دست نخواهد یافت. هویت اجتماعی افغانان و ساختار اجتماعی افغانستان مؤلفه هایی دارد که مهمترین آنها قومیت، مذهب، زبان و خویشاوندی است. حکومتهای پایدار در افغانستان (برای نمونه حکومت احمد شاه درانی یا ابدالی) نیز موفقیت خود را مرهون توجه به اصول بنیادی مناسبات و پیوندها در زمینه های فردی، سیاسی و اجتماعی بوده اند. پاسخگویی به این پرسش که آیا آمریکا خواهد توانست سیاستهای خود در افغانستان را در زمینه برپا کردن يك دولت مدرن و مشروعیت بخشیدن به جنبه های سکولار این دولت یعنی آموزش و پرورش همگانی، بهداشت همگانی، بازار آزاد، حضور زنان در عرصه های سیاسی - اجتماعی و فرهنگی و برقراری آزادیهای سیاسی و مدنی و... با موفقیت پیش ببرد یا نه، نیازمند شناسایی ریشه های تاریخی زندگی سیاسی - اجتماعی افغانستان است. پنج دوره مشخص در تاریخ افغانستان به چشم می خورد: ۱- نخست، دوران پا گرفتن فتو دالیسم مرزی (۱۷۴۷-۱۵۰۰)؛ دوم، دوران دامن گستری حکومت درانی (۱۷۴۷-۱۸۰۰)؛ سوم، دوران سستی گرفتن حکومت درانی (۱۸۸۰-۱۸۰۰)؛ چهارم، دوران دولت حایل (۱۹۵۵-۱۸۸۰)؛ و پنجم، دوران تلاش برای برپا کردن دولت ملی در افغانستان (۱۹۷۹-۱۹۵۵).

### فرایند تاریخی شکل گیری افغانستان

از ۱۵۰۶، با برچیده شدن دستگاه خاندان تیموری

سنّی مذهب و اقلیت شیعه نمایان تر شد، بویژه که دولت صفوی سیاست ترویج مذهب شیعه در مناطق باختری افغانستان را سخت پیگیری می کرد. بدین سان، تفاوت های مذهبی رنگ سیاسی یافت. در این دوران کلید دوفراپند یاد شده زده شد که سه سده پس از آن، یکی عامل مهم ناکامی اتحاد جماهیر شوروی در افغانستان شد و دیگری ناکامی آمریکارا در برپا کردن یک حکومت متمرکز، نیرومند و عرفی مدرن رقم خواهد زد.

به هر رو، پشتوها نقش برجسته تری در رابطه با مرکز یافتند. پشتوهای ساکن مناطق پست و حاصلخیز که بیشتر کشاورز بودند، پشتوهای مالیات پرداز (qalang) خوانده می شدند، زیرا مالیاتی که می پرداختند، مهمترین درآمد حکومت برای اداره کردن کشور به شمار می رفت. پشتوهای ساکن مناطق کوهستانی نیز گرچه از دید اقتصادی چندان اهمیت نداشتند، ولی ستون فقرات نیروهای رزمی کشور را تشکیل می دادند و از همین رو پشتوهای سلحشور و افتخار آفرین (nang) نام گرفته بودند. این دو ویژگی، پشتوها را در جایگاهی برتر از دیگر گروه های قومی قرار می داد زیرا اشریانه های مالی و نظامی حکومت را در دست داشتند. بر این پایه بود که احمد خان ابدالی (پشتو) که یکی از فرماندهان سپاه نادر شاه افشار بود، پس از مرگ او توانست از خلأ پدید آمده بهره گیری در ۱۷۴۷ حکومت درانی را برپا کند؛ حکومتی که تا ۱۸۰۰ با اقتدار در سرتاسر افغانستان فرمان راند. او که فردی بسیار مذهبی بود، از یک سو زمینه بالا گرفتن ناسیونالیسم پشتو را فراهم آورد و از سوی دیگر مذهب را به ابزار نیرومندی برای بسیج مردمان در پشتیبانی از حکومت مرکزی تبدیل کرد. در آن دوران بود که مذهب، قومیت و پیوندهای خویشاوندی بعنوان عناصر شکل دهنده روابط اجتماعی و سیاسی نهادینه شد و مشروعیت حکومتی هم یافت.<sup>۴</sup> دسته بندیها و ائتلافها در افغانستان، چه در استای مبارزه

با نیروهای بیگانه و چه در سایه کشمکشهای داخلی، بیشتر بر پایه ملاحظات و پیوندهای قومی، مذهبی و زبانی بوده و آنچه تاکنون سبب شده که افغانستان یکسره زیر سلطه بیگانگان قرار نگیرد و از سوی دیگر از یک حکومت مرکزی ملی بی بهره بماند، یکی، نبود ملت گرایی سراسری و دیگر، برجستگی تفاوت های قومی، قبیله ای و مذهبی بوده است. احمد شاه به ناسیونالیسم پشتو جان بخشید و با توجه به بافت قبیله ای کشور، کنفدراسیونی از قبایل درست کرد. جامعه مدنی در افغانستان وجود ملموس ندارد، چون پیش نیاز آن یعنی ملت گرایی سراسری تحقق نیافته است. در افغانستان آنچه پدید آمده، ناسیونالیسم استوار بر یک قوم بوده، نه ناسیونالیسم استوار بر یک ارزش. ایجاد کنفدراسیون قبیله ای و تداوم آن، خود گواهی بر این نکته است که «دولت و قبیله از دید ساختاری ناسازگارند».<sup>۵</sup> در افغانستان خاستگاه قدرت دولت پایتخت نیست، بلکه قدرت دولت از قبایل و اقوام سرچشمه می گیرد. در واقع، اقتدار دولت مرکزی بستگی به چگونگی برداشت

○ سی و چهار استان افغانستان از دید قومی، زبانی و مذهبی سخت با یکدیگر متفاوتند و همین ناهمسانیها در پانصد سال گذشته بسته به نیاز و خواست جویندگان قدرت سیاسی به کار گرفته شده، راه را بر نفوذ بیگانگان در افغانستان گشوده و مایه عقب ماندگی آن کشور در زمینه های گوناگون شده است. چارچوب های بازدارنده پیشرفت، استوار بر خاص گرایی قومی، مذهبی و زبانی، همواره شالوده ساختار اجتماعی و شیوه های رفتاری و جهت دهنده و فاداریها در افغانستان بوده است.



○ ساختار جمعیتی و چندپارچگیهای قومی، مذهبی و زبانی، نقش بنیادی در تعیین چگونگی ساختار قدرت و دامنه نفوذ بازیگران محلی و بالاتر از همه، ویژگیهای دیرپای رهبران سیاسی داشته است. «افغانستان همچنان سرزمینی آکنده از تنش و سرکشی خواهد ماند که گرداندن آن (اگر بشود آنرا اداره کرد) تنها به دست کسانی بی اندازه خشن و بلندپرواز امکانپذیر است.»

کشوری حایل برای حفظ هندوستان در برابر خطر روسیه تزاری در آمد. این سیاست انگلستان تا ۱۹۵۵ دنبال شد، هر چند افغانستان در ۱۹۱۹ به استقلال رسیده بود. آنچه تاکنون افغانستان را سرپا نگهداشته، نه وجود يك ارتش نیرومند، که برعکس، نبود چنین ارتشی است. نهاد ارتش در این کشور بسیار ضعیف است، چنان که امروز ارتش ۵۰ هزار نفری افغانستان فراتر از کابل کارایی چندانی ندارد. در افغانستان از دیرباز قوم، قبیله و مذهب ابزارهای رویارویی با نیروهای بیگانه و عامل بسیج مردمان بوده اند.

در دوران نخست وزیری سردار محمد داود از ۱۹۵۵ تا ۱۹۶۳ تلاش برای بنیادگذاری دولت مدرن آغاز شد، ولی شکست بر نامه های او نشان داد که روح نیرومند دوران فئودالایته همچنان در گستره افغانستان پابرجاست. دولت مدرن این ویژگی را دارد که زندگی خود را در رنگ باختن ویژگیهای سنتی جامعه می یابد. ولی سردار محمد داود کوشید با نگهداشتن مؤلفه های کهن و محترم شمردن ماهیت قبیله ای جامعه، دولت مدرن برپا کند. تلاش او بر این بود که چارچوب ایدئولوژیک جامعه را که بر سه ستون سنتی قوم گرایی (تأکید بر ناسیونالیسم پشتو)، وابستگیهای خانوادگی و

و نگاه در بیرون از مرکز دارد. حکومت کمونیستی برای سرپا ماندن نیازمند کمک اتحاد جماهیر شوروی بود و حکومت حامد کرزای هم با اینکه در انتخاباتی آزاد و سالم در اکتبر ۲۰۰۴ با ۵۵ درصد آرا به قدرت رسیده، یکسره نیازمند پشتیبانی سربازان آمریکایی است. از آنجا که دولت مرکزی نمی تواند نیازهای مالی خود را از ۳۴ استان کشور تأمین کند، از سال ۲۰۰۱ تاکنون برای بازسازی کشور و اداره آن ۱۵ میلیارد دلار از خارج دریافت کرده است. حکومت درانی در ۱۸۸۰ یکسره از هم پاشید و دورانی در افغانستان پدید آمد که زمینه ساز دولت حایل شد؛ دولتی که تا ۱۹۵۵ دوام یافت. در آن دوران تاریخی، بازی بزرگ روسیه و انگلستان به تداوم ویژگیهای سنتی افغانستان کمک کرد، هر چند فرصت برای نفوذ بیگانگان فراهم تر شد. جنگ دوم انگلستان و افغانستان از ۱۸۷۸ تا ۱۸۸۰ مایه اصلی فروپاشی حکومت درانی شد، هر چند جنگ نخست انگلستان افغانستان از ۱۸۳۹ تا ۱۸۴۲ فرایندها فروریزی را هموار کرده بود. این دو جنگ از يك سو پایه های ناسیونالیسم پشتو را در افغانستان استوار کرد و از سوی دیگر سبب شد که پشتو گرایی، در برابر خطر بیرونی، همچون ناسیونالیسم افغانی نهادینه شود و مشروعیت سرتاسری بیابد. بدین سان، جایگاه اجتماعی و سیاسی پشتوها در افغانستان بیش از پیش استوار شد. رفتار انگلستان بعنوان نخستین دولت غربی که با هدف گسترش دادن امپراتوری خود به افغانستان یورش آورده بود، عاملی بس کارساز در افزایش قدرت جنگ سالاران، خانها، رهبران قبایل و علمای مذهبی شد و حکومت مرکزی را بیش از پیش به حاشیه راند. انگلستان که از ناتوانی خود در کنترل مستقیم افغانستان آگاه بود، تنها، سیاست خارجی آن کشور را به دست گرفت و اندیشه تسلط همیشگی بر افغانستان و ساختن مستعمره ای از آنرا (مانند کاری که در مورد هندوستان کرده بود) کنار گذاشت. از آن پس افغانستان به صورت

به دست سردار محمد داود کشید و نظام پادشاهی به جمهوری دگرگون شد. ولی ناکامی حکومت برای پدید آوردن دولت مدرن بر پایه دموکراسی، برابری و قانون، زمینه را برای کمونیستها فراهم کرد که در آوریل ۱۹۷۸ در پوشش احزاب «خلق» و «پرچم» کودتا کنند و رهبری کشور را به دست گیرند.<sup>۸</sup> اما هویت تاریخی افغانستان و این واقعیت که در آن سرزمین اقوام و قبایل میزان قدرت و اعتبار حکومت مرکزی را تعیین می کنند، ناکامی کمونیستها را رقم زد و تجاوز نیروهای اتحاد جماهیر شوروی به خاک افغانستان که برای پشتیبانی از کمونیستها، از ۱۹۷۹ یعنی یک سال پس از به قدرت رسیدن آنها آغاز شد و ده سال به درازا کشید، نتوانست واقعیات تاریخی و ریشه دار افغانستان را دگرگون کند. سربازان سرخ نیز با سرافکندگی از افغانستان رفتند و دورانی از آشوب و جنگهای داخلی آغاز شد که به سربر آوردن و به قدرت رسیدن طالبان در سایه پشتیبانی دستگاههای اطلاعاتی پاکستان در ۱۹۹۶ انجامید. درست همان عواملی که روند پاگرفتن دولت مدرن، تمرکز قدرت، گسترش دموکراسی و کم رنگ سازی ویژگیهای فئودالی جامعه را به شکست کشانده بود، زمینه ساز به قدرت رسیدن طالبان شد. چپها در سالهایی که بر سر کار بودند، در پی دگرگون کردن چارچوب نشدند، بلکه آنرا با یک ایدئولوژی تازه

○ امروزه طالبان نیمی از کشور را در دست دارند و اعتبار حکومت مرکزی در بسیاری از مناطق کلیدی ناچیز است. دولت باراک اوباما بر این نظر است که مشکلات، برآمده از ناکارآمدی دولت حامد کرزای است و بدین روی تلاش می شود بار ناکامی آمریکا در شکست دادن طالبان به دوش کابل انداخته شود. این درست همان سیاستی است که در ۱۹۶۴ در ویتنام دنبال شد و آمریکا سقوط حکومت مستقر در سایگون را مدیریت کرد، زیرا بر این باور بود که علت ناکامی آمریکا در ویتنام، ناتوانی دولت ویتنام جنوبی است.

خویشاوندی و مذهب استوار بود حفظ کند. ناهمخوانی ابزارهای به کار گرفته شده از سوی نخست وزیر و ماهیت عقلانی دولت مدرن، به کناره گیری او انجامید. حتا تلاشها در راه توسعه اقتصادی هم که پس از جنگ دوم سخت مورد توجه بود، به جایی نرسید و برپایی دولت مدرن همچنان در حد یک آرزو ماند.<sup>۷</sup>

فرمانروایی ظاهر شاه تا ۱۹۷۳، تنها بستر را برای تداوم ناآرامیها فراهم کرد تا اینکه کار به کودتای ۱۹۷۳

### نیروهای نظامی درگیر در افغانستان

نیروهای القاعده	نیروهای طالبان	نیروهای افغانستان	نیروهای زیر پوشش ناتو
۲۵۰۰	۱۰/۰۰۰	۵۰/۰۰۰	۱۹۹۵۰ آمریکا
			۸۷۴۵ انگلستان
			۳۶۰۰ آلمان
			۲۸۳۰ کانادا
			۲۷۸۵ فرانسه
			۲۱۲۰ دیگر اعضای ناتو

وابسته به نیروی نظامی بیگانه در افغانستان از آن رو از پا در آمدند که ایدئولوژی کمونیسم در برابر ستونهای سه گانه ایدئولوژی بومی (ناسیونالیسم پشتو، مشروعیت مذهب و نیروی بیوندهای خانوادگی و گروهی) کمترین اعتبار را داشت.<sup>۱۱</sup>

### از ملا عمر تا باراک اوباما

با برچیده شدن دستگاه کمونیستها در کابل، نبرد بر سر قدرت میان گروههای گوناگون در گرفت و سرانجام از دل جنگهای داخلی، گروه بنیادگرای طالبان سر بر آورد. نبرد با نیروهای سرخ این فرصت را پدید آورد که تعریفی سخت سنتی از مذهب در جامعه پذیرفته شود و از همین رو طالبان که نماد این گونه قرائت از مذهب

○ و اشنگتن باید این واقعیت را دریابد که در افغانستان، گروههای قومی و قبیله‌ای، مخالفان دیرین و سرسخت دولت مرکزی هستند؛ همانها که همواره سازنده و بر باد دهنده حکومتها بوده‌اند. بخت طالبان در این است که شرایط سیاسی به حکومت مرکزی اجازه نمی‌دهد که بر پایه ملاحظات سنتی به مسئله امنیت بپردازد. برای اینکه امنیت برقرار شود، لازم است که حامد کرزای در چارچوب الگوهای سنتی، بارهبران قبایل و جنگ سالاران و فئودالها، بده‌بستانهای سیاسی - نظامی داشته باشد. پیش‌سپرد فرایند دموکراتیزه کردن که خواست آمریکا از دولت حامد کرزای است، ابزاری کارساز برای برقراری صلح و امنیت در افغانستان نیست و تجربه‌های تاریخی به دست بودن این نکته گواهی می‌دهد.

### گروههای قومی در افغانستان

	درصد
پشتوها	۴۲
تاجیکها	۲۷
هزاره‌ها	۹
ازبکها	۹
آیمکها	۴
ترکمنها	۳
بلوچها	۲
دیگران	۴

آمیختند. آنان کوشیدند ایدئولوژی کمونیسم را محور قرار دهند و با نگهداشت قالبهای سنتی بر سر کار بمانند. کمونیستها می‌گفتند تاکنون حکومت مرکزی «آشکارا و پیرحمانه بر کشاورزان تهیدست فشار می‌آورده است»<sup>۹</sup>، ولی از این پس، هدف خدمت به توده‌های روستایی و کشاورزان است. کمونیستهای مستقر در کابل و پشتیبان آنان اتحاد جماهیر شوروی، در برابر ویژگیهای سنتی رفتار توده‌ها در افغانستان شکست خوردند و بازی را به افغانهای خارج از پایتخت وا گذاشتند. این الگویی تاریخی است که بارها در افغانستان به نمایش در آمده است. در سده نوزدهم، انگلستان و روسیه تزاری که در راستای گسترش نفوذ خود و بستن راه بر حریف با یکدیگر دست به گریبان بودند، دریافتند که «پیشرفت در افغانستان و نفوذ در آن کشور به معنای جنگ کردن است» و افغانها هم که می‌دانستند نه از دید نظامی و نه در زمینه منابع اقتصادی همسنگ دشمنان بیگانه نیستند «بازی خودشان را پیش بردند... که آنها را قادر ساخت در یکی از سرنوشت‌سازترین دورانها و در یکی از حساس‌ترین مناطق آسیا مستقل بمانند»<sup>۱۰</sup> و همچنان در چارچوب شیوه‌های سنتی در بینه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی زندگی کنند. تجربه کمونیستهای



بودند، در ۱۹۹۶ به قدرت دست یافتند. ستیز با نیروهای بیگانه، در چارچوب تعارض ایمان و کفر، ملحد و مؤمن، سبب شد که در نبردهای پس از رفتن نیروهای بیگانه، بنیادگرایان که مذهب را برتر از هر ویژگی تاریخی می‌شمردند، جایگاهی برتر و برجسته‌تر در جامعه بیابند. پیروزی طالبان را که نماینده چارچوبهای ارزشی یکسره متضاد با کمونیسم بودند، باید پیامد طبیعی به قدرت رسیدن کمونیست‌ها در ۱۹۷۸ و هجوم نیروی سرخ در ۱۹۷۹ به افغانستان دانست.<sup>۱۲</sup> طالبان با تکیه بر پایه‌های سه‌گانه هویت تاریخی جامعه یعنی قومگرایی، خویشاوندی و مذهب به قدرت رسیدند و کوشیدند حکومت مرکزی را هر چه بیشتر بر مذهب بعنوان بهترین ابزار اداره جامعه استوار سازند. طالبان بر آن شدند که بی‌نظمی منطقی ناشی از وجود قبایل، اقوام و مذاهب گوناگون را در چارچوب نظامی سیاسی مدیریت کنند. طالبان در تلاش برای پایدار ساختن قدرت خود و سرکوب مخالفان، از جنگ سالاران محلی و رهبران قبایل گرفته تا فئودالها و گروههای قومی، مرتکب دو خطای استراتژیک شدند. انگلیسیها پس از دو جنگ با افغانها (۱۸۳۹-۴۲ و ۱۸۷۸-۸۰) دریافتند که نخواهند توانست همزمان در دو جبهه بجنگند و به پیروزی برسند؛ یعنی هم در برابر امپراتوری تزاری در جنوب آسیا بایستند و هم با اقوام و گروههای گوناگون در افغانستان به ستیز برخیزند. پس سیاست برهم زدن معادلات قومی، قبیله‌ای و مذهبی در افغانستان را کنار گذاشتند و بر آن شدند که آن کشور را بر سر راه روسیه تزاری قرار دهند و از پیچیدگیهای درونی افغانستان برای نرسیدن دست تزار به هندوستان بهره‌برداری کنند. انگلستان با متمرکز ساختن همه منابع در یک جبهه، از یک سو توانست گل سرسبد مستعمرات خود یعنی هندوستان را نگهدارد و از سوی دیگر افغانستان را همچنان آسیب‌پذیر در برابر زور و نفوذ بیگانه بگذارد.<sup>۱۳</sup> طالبان برخلاف استعمارگران کهن به جنگ

در دو جبهه پرداختند. از یک سو برای استوار کردن پایه‌های اقتدار خود در کابل، کوشیدند همه رهبران قبایل، فئودالها، گروههای قومی و جنگ سالاران محلی را زیر سلطه خود در آورند. روشن بود که این سیاست در جای جای کشور با مقاومت روبرو خواهد شد. احمد شاه درانی که در ۱۷۴۷ از راه متحد ساختن قبایل پشتو در پی استوار کردن پایه‌های قدرت خود بود، پیش از آنکه به مسایل فرامرزی بپردازد، به درون مرزها نگرست. او نخست برای حکومت خود مشروعیت داخلی فراهم کرد و پس از نیرومند ساختن جایگاه پایگاهش، به هندوستان لشکر کشید. طالبان، برخلاف این الگوی کارساز، خط کشیهای قومی، قبیله‌ای و مذهبی را نادیده گرفتند و کوشیدند از راه یکسان‌سازی، یکپارچگی پدید آورند. طالبان بر عکس انگلیسیها در سده نوزدهم، به نبرد در دو جبهه پرداختند و پیش از اینکه مشروعیت داخلی بیابند و پشتیبانی مهمترین اقوام و گروهها را به دست آورند، به رویارویی با آمریکا برخاستند، پای دشمنان را به خاک افغانستان باز کردند و عمق استراتژیک برای آنها فراهم ساختند. سربر آوردن طالبان در ۱۹۹۴ و چیرگی آنها بر کمابیش همه پایگاههای جنگ سالاران محلی در کمتر از چهار سال، نمونه‌ای بی‌مانند در تاریخ مدرن افغانستان به‌شمار می‌آید.<sup>۱۴</sup>

ولی ناکامی طالبان بنیادگرا در برپا کردن یک رژیم باثبات که پس از گرفتن کابل در ۱۹۹۶ رخ نمود، فرصتی تاریخی برای بازگشت بنیادگرایی سنتی فراهم کرد.<sup>۱۵</sup> از پا درآمدن طالبان به دست نیروهای وابسته به ائتلاف شمال افغانستان و زیر حمله‌های سنگین هوایی آمریکا، برای نخستین بار پای آمریکا را بعنوان یک قدرت غربی به گونه مستقیم به معادلات سیاسی افغانستان کشاند و ایالات متحده جای انگلستان را که پیشینه تاریخی ایفای نقش در رویدادهای در این کشور داشت، گرفت. آمریکا در آغاز از پشت صحنه جریانهای

○ تاریخ افغانستان نشان داده است که قدرت حکومت مرکزی از روستاها و ولایتها و به سخن دیگر ۳۷۴ منطقه سازنده ۳۴ استان کشور سرچشمه می گیرد. آمریکا برای افزایش دادن توان حکومت مرکزی افغانستان باید مشروعیت الگوهای سنتی را جدا از درونمایه و کیفیت آنها پذیرا شود، نه اینکه با کاربرد زور در پی برهم زدن آنها برآید. پیگیری سیاستهای کنونی، چیزی جز شکست برای آمریکا به بار نخواهد آورد.

طالبان و جلوگیری از گسترش اسلام بنیادگرا، اوپاما تصمیم گرفته است تا نیمه های تابستان ۲۰۰۹ هفده هزار نیروی تازه به افغانستان بفرستد. اما آنچه آمریکاییان به آن توجه ندارند این واقعیت است که شمار نیروهای نظامی فرستاده شده به افغانستان هر چه باشد، تا هنگامی که معادلات قومی، قبیله ای و مذهبی در افغانستان به درستی شناخته و در نظر گرفته نشود، به هیچ روی امکان شکست دادن نیروهای مخالف حکومت مرکزی وجود نخواهد داشت. امروزه طالبان نیمی از کشور را در دست دارند و اعتبار حکومت مرکزی در بسیاری از مناطق کلیدی ناچیز است. دولت بارک اوپاما بر این نظر است که مشکلات، برآمده از ناکارآمدی دولت حامد کرزای است و بدین روی تلاش می شود بار ناکامی آمریکا در شکست دادن طالبان به دوش کابل انداخته شود. این درست همان سیاستی است که در ۱۹۶۴ در ویتنام دنبال شد و آمریکا سقوط حکومت مستقر در سایگون را مدیریت کرد، زیرا بر این باور بود که علت ناکامی آمریکا در ویتنام، ناتوانی دولت ویتنام جنوبی است. آمریکا بر این گمان است که با افزایش نیروهای نظامی خود در

سیاسی در افغانستان را مدیریت می کرد. با کمک آمریکا انتخابات «لویه جرگه» که یک نهاد باریشه پشتو است برگزار شد و در ۲۰۰۴ قانون اساسی تازه افغانستان به تصویب رسید و جمهوری اسلامی افغانستان و پارلمان دو مجلسی آن کشور برپا شد. پارلمان دربرگیرنده مجلس نمایندگان (لویه جرگه) و مجلس شیوخ (مشرانو جرگه) است. اعضای لویه جرگه انتخابی هستند، در حالی که اعضای مجلس شیوخ را رئیس جمهوری، شوراهای استانی و شوراهای منطقه ای برمیگزینند. فلسفه برپایی لویه جرگه این بوده است که برتری پشتوها که بزرگترین گروه قومی در افغانستانند، در فرایندهای سیاسی حفظ شود.<sup>۱۶</sup> حامد کرزای در ۲۰۰۴ با پشتیبانی آمریکا به قدرت رسید و سیاست آمریکا این بود که افغانستان را «گروهی که نماینده اکثریت شهروندان باشد» اداره کند.<sup>۱۷</sup> ولی با به قدرت رسیدن بارک اوپاما، دگرگونی بنیادی در استراتژی آمریکا در قبال افغانستان پدید آمده است. در دوران زمامداری جورج دبلیو بوش، این نظریه مبنای سیاست آمریکا قرار گرفت که گرانیکاه تروریسم عراق است و بنابراین آمریکا باید بیشترین نیروهای خود را در آنجا به کار گیرد. اما بارک اوپاما و همکارانش مسئله را به گونه ای دیگر می بینند و بر آنند که خاستگاه و بزرگترین پایگاه تروریسم، افغانستان است و پیروزی در این کشور به معنای نابودی بنیادگرایی اسلامی و از میان رفتن مشروعیت آن در منطقه بویژه در پاکستان خواهد بود. آنان بر این باورند که با فرستادن نیروهای بیشتر و افزودن بر کمکهای اقتصادی به افغانستان، می توان نیمی از کشور را که در دست طالبان است گرفت و قدرت حکومت مرکزی را به سراسر افغانستان کشاند و فعالیت های اسلامی را مهار کرد؛ فعالیت هایی که از ۱۹۵۵ در دوران نخست وزیر سردار محمد داود و سپس با به قدرت رسیدن کمونیستهارو به گسترش گذاشته بود،<sup>۱۸</sup> امروزه سخت بالا گرفته است. برای سرکوب

حکومت مرکزی و گرفتاری هر چه بیشتر کابل و همپیمانان غربی آن خواهد شد.

### سخن پایانی

افزایش شمار نیروهای آمریکا و همپیمانان آن در خاک افغانستان، پیش درآمد شرایطی است که در سالهای آینده بر این سرزمین سایه خواهد افکند: بی ثباتی، نبود امنیت و فقر فزاینده. آمریکا با نادیده گرفتن واقعیت‌های تاریخی در افغانستان، یعنی ریشه‌دار بودن الگوهای سنتی زندگی و شیوه‌های رفتاری استوار بر مشروعیت، قومیت، مذهب و خویشاوندی، بر آن است که با کاربرد نیروی نظامی، حکومت مرکزی را سرپا نگهدارد؛ در حالی که تاریخ افغانستان نشان داده است که قدرت حکومت مرکزی از روستاها و ولایتها و به سخن دیگر ۳۷۴ منطقه سازنده ۳۴ استان کشور سرچشمه می‌گیرد. آمریکا برای افزایش دادن توان حکومت مرکزی افغانستان باید مشروعیت الگوهای سنتی را جدا از درونمایه و کیفیت آنها پذیرا شود، نه اینکه با کاربرد زور در پی برهم زدن آنها برآید. پیگیری سیاستهای کنونی، چیزی جز شکست برای آمریکا به بار نخواهد آورد.

### منابع

1. Shahrani, M. Nazif and Robert L. Canfield, 1984, **Revolution and Rebellion in Afganistan: AnthroPo-logical Perspective**, California, Berkley: University of California Press, p. 149
2. Edward, David B., 1996, **Heroes of the Age: Moral Fault Line on the Afghan Frontier**, Berkley: University of California Press, p.3.
3. Banuazizi, Ali and Myron Weiner, eds, 1986, **The State, Religion and Ethnic Politics: Afghanistan, Iran and Pakistan**, New York: Syracuse University Press, p. 25.
4. Tytler - fraser, W. Kerr, 1953, **Afghanistan; A**

افغانستان، می‌تواند طالبان را به شکست بکشاند، اما گرفتار خطایی استراتژیک است زیرا دریافته است که رفتار مردمان و نخبگان در افغانستان از روابط خویشاوندی، معادلات قومی و ملاحظات مذهبی مایه می‌گیرد و شمار نیروهای نظامی هر چه باشد، نخواهد توانست آنرا دگرگون کند. واشنگتن باید این واقعیت را دریابد که در افغانستان، گروه‌های قومی و قبیله‌ای، مخالفان دیرین و سرسخت دولت مرکزی هستند؛ همانها که همواره سازنده و بر باد دهنده حکومتها بوده‌اند.<sup>۱۹</sup> بخت طالبان در این است که شرایط سیاسی به حکومت مرکزی اجازه نمی‌دهد که بر پایه ملاحظات سنتی به مسئله امنیت بپردازد. برای اینکه امنیت برقرار شود، لازم است که حامد کرزای در چارچوب الگوهای سنتی، بارهبران قبایل و جنگ سالاران و فئودالها، بدهبستانهای سیاسی - نظامی داشته باشد. پیشبرد فرایند دموکراتیزه کردن که خواست آمریکا از دولت حامد کرزای است، ابزاری کارساز برای برقراری صلح و امنیت در افغانستان نیست و تجربه‌های تاریخی به درست بودن این نکته گواهی می‌دهد. تجربه انگلستان در سده نوزدهم و تجربه اتحاد جماهیر شوروی در سده بیستم، باید آمریکا را در سده بیست و یکم به این واقعیت برساند که مشروعیت قدرت مرکزی و امنیت در سراسر افغانستان تنها هنگامی به دست می‌آید که عناصر سازنده چارچوب ایدئولوژیک حاکم بر جامعه، یعنی قومیت، روابط خویشاوندی و مذهب به گونه مستقیم به چالش گرفته نشود و کابل مجال و اجازه یابد که نخست بر پایه معادلات سنتی، یکپارچگی پدید آورد و سپس آرام آرام جامعه را پذیرای ارزشها و نهادهای مدرن کند. افزایش نیروهای آمریکا و همپیمانانش در افغانستان، اگر در جهت برهم زدن الگوهای تاریخی و سنتی، آنها را با هدف دستیابی به پیروزی نظامی باشد، مایه استواری ایستار و جایگاه نیروهای مخالف

13. Fletcher, Arnold, 1965, **Afghanistan: Highway of Conquest**, New York: Cornell University Press
14. Davis, Anthony, 1998, "How the Taliban became a Military Force", in Maley William, ed., **Foundationalism Reborn: Afghanistan Under the Taliban**, London: Hurst and Company, p. 43
15. Roy, Oliver, 1998, Has the Islamism a Future in Afghanistan, From Traditionalism to Foundationalism to Islamism and Back", in Maley William, ed., **Foundationalism Reborn; Afghanistan and the Taliban**, London: Hurst and Company, p. 207
16. Sharani, M., Nazif and Robert L. Canfield, 1984, **Revolution and Rebellion in Afghanistan: Anthropological Perspective**, California, Berkley: University of Colifornia Press, p. 229
17. Woodward, Bob, 2004, **Bush at War**, New York: Simon and Schuster, p. 306
18. Busby, David, 1986, "The Evolution of Shi'i Political Dissent in Afghanistan", in Juan R.I. Cole and Nikki, R., Keddie, eds., **Shi'ism and Social Protest**, New Haven: Yale University Press, p. 202
19. Marsden, Peter, 1998, **The Taliban, War, Religion and the New Order in Afghanistan**, London: Oxford University Press
5. Hager, Rob, 1983, "State, Tribe and Empire in Afghanistan Interpolity Relations", in Richard Tapper, ed. **Introduction in: The Conflict of Tribe and state in Iran and Afghanistan**, London: Groom Helm, p. 96
6. Klass, Rosanne, ed, 1987, **Afghanistan: The Great Game Revisited**, New York: Freedom House
7. Dupree, Louis, 1973, **Afghanistan**, Princeton: Princeton University Press, p. 495.
8. Peabody Newell, Nancy and Richard S. Newell, 1981, **The Struggle for Afghanistan**, Ithaca, N.Y. Cornell University Press, p. 75
9. Kakar, Hasan, "The Fall of Afghan Monarchy, in 1973", **International Journal of Middle East Studies**, Vol. 9, No. 2, May 1978, p. 205
10. Ahmed, Akbar, 1983, **Religion and Politics in Muslim Sociely**, London: Cambridge University Press, p. 193
11. Hyman, Anthony, 1984, **Afghanistan Under Soviet Domination**, London: Macmillan Press
12. Isby, C. David, 1989, **War in a Distant Country, Afghanistan: Invasion and Resistance**, London: Arms and Armour Press